

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

محمد قراگوزلو
۳۰ می ۲۰۱۴

دموکراسی بورژوائی، دموکراسی کارگری

۱. دموکراسی در مسلخ کلوب رم

در آمد

وسوسه تدوین و انتشار این مقالات مدت ها بعد از چاپ کتاب "فکر دموکراسی سیاسی" در ذهنم شکل بست. زمانی که مجلد دوم کتاب - که به تبیین "دموکراسی کارگری" اختصاص یافته بود - مجال نشر نیافت. با این حال هر آئینه در صدد بودم که این یادداشت ها را تنظیم و منتشر کنم و راستش علاوه بر فرصت دنبال بهانه ای می گشتم. نخستین بهانه زمانی به دست من داده شد که چپ پست مدرن به زعامت اسلاوی ژیزک ترهاتی را سر هم بندی کرد که بر مبنای آن از یک سو بمب های امریکائی و فرانسوی در افغانستان و عراق و لیبیا را مبشر "دموکراسی" می خواند و "جنایت" خمرهای سرخ را زیر چشم سوسیالیست های ارتدوکس می نشاند. برای این چپ پسمارکسیست انتخابات همیشه منشای تحول مثبت بوده است. جنبش سبز و همسوئی ژیزک با عصیان خرده بورژوازی و نگرانی از "سقوط گربه" این دغدغه ها را به نمایش نهاد. سوی دیگر ضد "امپریالیست" هائی ایستاده اند که با حماس و حزب الله و مقتدا صدر تداعی می شوند و مواضع سیاسی شان بی شباهت به نئوکنسرواتیست های وطنی نیست. اینان در تقابل با پسمارکسیست ها بمب های ناتو را لکه دار کردن حیثیت دموکراسی می دانند. چامسکی یک نماد این تفکر است و پتراس نماینده دیگر آن. به سوریه که می رسیم یک سو کنار داعش و ارتش آزاد می ایستد و سوی دیگر کنار بشار. در اوکراین یکی از غرب و ناتو و فتن دفاع می کند و دیگری از شرق و روسیه. باری انتخابات در اکراین، ظهور یک جریان ارتجاعی پرو غرب در کنار حمایت ۵ میلیارد دالری ایالات متحد از "ترویج دموکراسی"، انتخابات تهوع آور اتحادیه اروپا و دست بالا یافتن جریان های فاشیستی - مانند فران ناسیونال مارین لوپن در فرانسه- انتخابات مصر و تونس و لیبیا و موارد مانسته به آن ها در ایران و.... بار دیگر نشان داد که دموکراسی پارلمانی چه پدیده فاسدی است. همه دیدند که چه گونه از درون پروژه دموکراتیزاسیون روال کار هانتینگتونی دوم خرداد [جوزا] احمدی نژاد عروج کرد و همه دیدند که چه سان "دموکراسی عدالت پرور و مردم سالار" احمدی نژاد حکم به صعود نئولیبرالیسم دیگری از جنس اعتدال و تدبیر و امید داد. این انتخابات بسیار "دموکراتیک" و عاری از تقلب اخیراً در همزیستی مسالمت آمیز دوم و بیست و دوم خرداد؛ با یک مناظره در تلویزیون بی بی سی پیرامون "دموکراسی و سرمایه داری و بازار آزاد" توأم شد و زمانی که نماینده چپ دموکرات در کمال بی انصافی و بدون کم ترین شناخت سیاسی لنین را در کنار رهبر دلقک کوریای شمالی گذاشت و به شکلی نامفهوم از این نکته سخن گفت که "دموکراسی برای لنین یک هدف نبود"، به این جمع بندی رسیدم که این سلسله مقالات را منتشر کنم. با این تذکر که دموکراسی از بیخ و بن یک هدف نیست. دموکراسی به عنوان یک ساز و کار و ابزار حکومتی تعابیر مختلفی دارد و چنان که در جمع بندی این مباحث به

تفصیل تشریح خواهیم کرد کمون پاریس عالی ترین شکل دموکراسی مدرن را عملی ساخته و حزب لنینی کامل ترین سازمان سانترالیزم دموکراتیک را نمایندگی کرده است. مضاف به این که اگر دولت ابزار سرکوب و وسیله حکمرانی طبقه حاکم است [که است- و. پ.] در نتیجه دموکراتیک ترین دولت های اروپائی نیز در واقع دیکتاتوری طبقه بورژوازی را نمایندگی می کنند. لت و پار کردن معترضان به افزایش سن بازنشستگی در مهد دموکراسی پارلمانی (فرانسه) و تعرض خونین به دانشجویان معترض به افزایش شهریه ها در انگلستان به تنهائی و تهاجم عنان گسیخته پولیس به معترضان سیاست های ریاضتی در پرتغال و اسپانیا و یونان و ایتالیا به عنوان فاکت هائی که هنوز در صدر اخبار هستند به سادگی نشان دهنده بی پایگی بحث هائی است که از یک سو می کوشد جنبه ترقیخواهی و دموکراتیک دو قرن پیش لیبرالیزم را حفظ کند و از سوی دیگر بر چهره درخشان مارکسیسم ارتدوکس خط بکشد و آن را موزیانه با چین وارثان دنگ شیائوپینگ و شوروی میراث داران دادگاه های خونین تداعی کند. از این لوس بازی هم بگذریم که با وجود همه نقدهای وارد و ناواردی که به دوران ستالین وارد هست قیاس آن برهه با کوریای شمالی مهملی است که مرتب تکرار می شود. در جهان ما گروه های "خیریه و دموکراسی خواهی" همچون بنیاد ملی برای دموکراسی (NED) مؤسسه جامعه باز (OSI) مؤسسه آزاد جمهوری خواه (IRI) و خانه آزادی به همراه مراکز همچون سولیداریتی سنتر از صبح تا شب مشغول ترویج و گسترش "دموکراسی" هستند! احزابی مانند فران ناسیونال فرانسه و اسوبودای اکراین و جنایاتی نظیر روس کشی در اودسا و کارگر کشی در معادن - از خاتون آباد ایران تا سومای ترکیه- ره آورد همین "دموکراسی" ها هستند. در نتیجه بد نیست یک بار دیگر و از زبان و بیانی دیگر با این "موهبت آسمانی" سرمایه کلنچار رویم.

این توضیح نیز لازم است که عنوان این مجموعه مقالات از یک رساله لنین اخذ شده!

سراب دموکراسی در کلوب روم

نخستین دهه آخرین سده هزاره دوم شاهد ظهور غول هائی بود که بالندگی آنان کم و بیش تا نیمه های این سده پائید و حَسَب شواهد بسیاری که به چند نمونه آن در ادامه اشاره خواهد شد حضورشان در عرصه های مختلف اجتماعی (سیاسی، اقتصادی فرهنگی) به تدریج چندان کم رنگ گردید، که از این فرایند می توان ذیل میرش عصر غول ها و زایش دوران کوتوله ها سخن گفت. همین مؤلفه در حوزه روابط بین الملل و تبیین سازوکارهای حیطه دولت - ملت^۱ باورپذیر است.

سده بیستم که با شکل بندی تحولات عمیق موسوم به انقلاب سوسیالیستی آغاز شده بود، با فروپاشی تمام دژهای اردوگاه آن پایان یافت. پایه های نظری بلشویسم که - به قول جان ریپ - در عرض ده روز دنیا را لرزاند بود،^۲ از یک منظر کم تر از یک دهه دوام آورد. زمانی که انقلاب پیروزمند اکتوبر در مسیر انتقال طبقاتی از بورژوازی عظمت طلب روس به پرولتاریا با دشواری های جدی مواجه شد زمینه های شکست نیز بستر سازی شد. زمزمه های ایجاد تردید در مبانی اصلی مارکسیسم لنینیسم که به طور مستقیم پایه های اندیشه "دیکتاتوری پرولتاریا" را هدف می گرفت در سال ۱۹۲۳ شنیده شد. زمانی که تاتار اوف (عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی) در جریان کنگره ای که در شهر تفلیس برگزار شده بود به صراحت گفت: "راه انقلاب جهانی از مسیر دیکتاتوری پرولتاریا عبور نمی کند. این راه از طریق آزادی کشورهای تحت سلطه تحقق خواهد یافت" نه فقط زمینه های بازگشت بورژوازی را چشمک زد، بلکه زمین های نضج گیری آموزه "راه رشد غیرسرمایه داری" را نیز آبیاری کرد تا نیکیتا خروشچف بتواند اندک زمانی پس از مرگ ستالین و تیرباران بریا در جریان برپائی کنگره بیست و بیست و یکم حزب مادر اندک بقایای بلشویک رسته از خون بازی دوران "سوسیالیسم در یک کشور" را تصفیه کند. تاتار اوف و هم اندیشان او معتقد بودند

که “دیکتاتوری پرولتاریا” به واقع “دیکتاتوری بر پرولتاریا” است. زمانی که او این آموزه را فریاد می‌کشید هنوز **تروتسکی** ترور نشده بود و تصور فروپاشی آنچه که **دزرژینسکی** در K.G.B به وجود آورده بود و بازماندگانش موفق شده بودند “روشن‌فکران” ناراضی را به ستون‌های چنان تشکیلات مخوفی بدوزند که امثال **پاسترناک** و **سولژنیستین** تکرر ادرار و لکنت زبان بگیرند، نه فقط غیرممکن که محال می‌نمود. هنوز **میخائیل شولوخوف** تن و جانش را به آبی “دن آرام” نزده بود. هنوز یاد و خاطره **کلیم سامکین گورکی** در گولاک‌ها نامسیده بود و هنوز فوتوریسم **مایاکوفسکی** می‌توانست با اردنگی **پوشکین** را از کشتی شعر و ادبیات بیرون اندازد. همه آن حوادث از بلشویسم شاد و بالنده **لنینی** تا رویزیونیسم چروک **خروشچف** فقط ۷۵ سال ماند تا به تلنگر گلاسنوست و پرسترویکای **گوربچف** فرو بریزد. عصر غول‌های اردوگاه سوسیالیسم روسی به نیم سده هم دست نداد، تا پس از فروپاشی نوبت کوتوله‌ها برسد. **لنین** و **تروتسکی** جای خود را به کوتوله‌ها دادند. کارگران بلشویک که پوزه ۱۴ دولت امپریالیستی را به خاک مالیده بودند رفتند و نوبت به مهندسان خرده بورژوائی رسید که در برابر بوروکراسی منحنی حزبی تا زانو خم می‌شدند و در ازای دستمزدی که متوسط آن دست کم ۷ برابر دستمزد کارگران بود تانک‌های بهار پراگ را روغن کاری می‌کردند و برای میلان کوندرای سوژه می‌ساختند. اندک زمانی که سنگ ریزه‌های دیوار برلین نیز به یغما رفت و چائوشسکو طعمه گرگ‌های ناتو شد نخستین سؤال الترناتیو سازان سوسیال دموکرات این بود: آیا مارکسیسم “هدیه زهرآلودی” بود که به جوامع تحت سلطه القاء شد تا پرولتاریا با ترفندهای امثال **مک‌کارتی** در ایالات متحده آمریکا قربانی سرمایه‌داری شود؟ آیا با فروپاشی سوسیالیسم روسی و پایان دوران دولت‌های تک حزبی در پیمان ورشو عصر تازه‌ای از دموکراسی‌های لیبرال آغاز شده است؟ آغاز این “پایان تاریخ” – به تعبیر **فوکویاما** – به چه برهه‌ای باز می‌گردد؟ از سال ۱۹۶۰ و متعاقب **ستالین‌زدائی**؟ پس از پایان دوران جنگ سرد و درهم شکستن پیمان ورشو و سقوط اتحاد جماهیر شوروی و پائین کشیدن مجسمه **لنین** از میدان سرخ مسکو؟ آیا جهان به اعتبار گزارشی که نطفه‌های آن در کلوب‌رم شکل بسته است پس از سوسیالیسم وارد دوره جدیدی از نوسرمایه‌داری و یا به قول **هورکهایمر** “پسامپریالیسم” شده است؟ آیا عبور از نظام فئودالی (۹۷۰ الی ۱۲۷۰م) گذار از سرمایه‌داری **مرکانتلیستی** (۱۴۴۰ تا ۱۷۰۰م) و سپری کردن نظام سرمایه‌داری صنعتی (۱۷۳۰ تا ۱۹۲۹) و فرا پشت نهادن سوسیالیسم روسی، جملگی افسانه، خواب یا هذیان بوده است؟ **ترهات تافلر** که می‌کوشید ماتریالیسم تاریخی مارکس را با یک سری نظریه‌های سطحی مدیریتی جای‌گزین کند مدعی می‌شد که “تمدن کشاورزی”ⁱⁱⁱ هشت هزار سال قبل از میلاد آغاز شده و تا پایان قرن هفدهم پائیده است. نماد این تمدن هنوز کج بیل است که تأمین‌کننده منابع کشاورزی است. به نظر او پس از سرآمدن عصر طولانی تمدن کشاورزی نوبت به تمدن صنعتی^{iv} رسیده است تمدنی که در حد فاصل سال‌های ۱۶۵۰-۱۷۵۰ با نیروی بخار شروع شده و کم و بیش ۳۰۰ سال طول کشیده است. نماد چنان تمدنی خط مونتاژ و نیروی کار ارزان و تولید انبوه است و سرانجام اینک زمان حاکمیت گفتمان تمدن دانائی^v است. “(الوین و هایدی **تافلر**، ۱۳۷۶، صص: ۵-۲) تمدنی که دنیای آینده را تحت سیطره خود خواهد گرفت و با چند پدیده قوام می‌یابد. از جمله: منابع انرژی متنوع و احیاءپذیر، روش‌های تولیدی که خطوط مونتاژ اغلب کارخانه‌ها را منسوخ و بی‌مصرف می‌سازد، خانواده جدید و غیرهسته‌ای، کلبه الکترونیک شامراه‌های ارتباطی، قواعد رفتاری جدید فراتر از تراکم انرژی و تمرکز پول و قدرت و فریتر از هم‌سان‌سازی و هم‌زمان‌سازی به موجب این پارادایم در جهان آینده دموکراسی فراگیر خواهد شد و در انحصار مؤلفه‌هایی همچون اطلاعات و نوآوری، مدیریت، فرهنگ، تکنولوژی پیش‌رفته، نرم-افزار و تعلیم و تربیت، آموزش، مراقبت پزشکی و خدماتی مالی در خواهد آمد. آیا پذیرش تحقق چنین پارادایمی به مفهوم نفی و انکار فراگرد پنج‌گانه طبقات به هم پیوسته‌ای است که **کارل مارکس** پیش‌بینی کرده بود؟ آیا آنچه که **تافلر** گفته است تصویر یا روی دیگری است از گزارش کارکلان کلوب‌رم؟ گزارشی که متعاقب گردآمدن و هم‌اندیشی صد

اندیشمند و حافظ منافع دموکراسی لیبرال الگوئی را رقم زد که در نهایت قرار بود به “استقرار یک نظام جهانی” بینجامد. نظامی که به تعبیر آنان “در حال تکوین” بود و از شکل‌گیری نظام اقتصادی جدیدی به منظور ایجاد یک نظام “کلی توزیع منابع” یاد می‌کرد. (قابل توجه بینندگان برنامهٔ پرکار بی بی سی ویژهٔ “دموکراسی و بازار آزاد و سرمایه داری”). “نظم اقتصادی جدیدی که به قصد ایجاد یک نظام کلی توزیع منابع در شرایط بحران جهانی” (بحران انرژی غذا و مواد اولیه) می‌توانست – می‌بایست – شکل ببندد. آیا نظم اقتصادی مورد نظر کلوب همانی پارادایمی است که در ستراتیژی “نظم جهانی نو” – که در ایران معاصر به غلط “نظم نوین جهانی” ترجمه شده است – از سوی نومحافظه-کاران امریکائی تئوریزه شده است؟

گزارش اول کلوب‌روم در سال ۱۹۶۸ و کم و بیش ۲۵ سال پیش از سقوط سوسیالیسم روسی با هفتاد کارشناس تدوین شد. این نکته را خلاف تصور **حسین ملک** “فضول‌ها که در این دنیا زیاداند به ما نمی‌گویند” (**حسین ملک**، ۱۳۵۸، ص ۳۰). کارشناسان کلوب مدل تئوری سازی‌های خود را از اکادمی تکنولوژی انستیتو ماساچوست (MIT) اخذ کرده بودند. مرکزی علمی که به انستیتو هودسن مانسته است. این دومی را “هرمن کان” با همکاری **دانیل بل** اداره می‌کرد و شرح داده‌های متدولوژیکش بر مبنای نمودار ترسیم شده، در کتاب “سال ۲۰۰۰” آمده است. در این گزارش از دنیای همپسته – میان امریکا و شوروی – سخن رفته است که خوش‌آیند و کامیاب است و در آن تسلیحات به قدر کافی کنترل شده است و میزان شور و مشورت در بین کشورها تا اندازهٔ کافی بالا است و هماهنگی سیاسی و حتا همپستگی بین تمام یا تقریباً تمام قدرت‌های بزرگ و کوچک وجود دارد و ممکن است دو شکل به خود بگیرد:

✓ . براساس تثبیت وضع موجود.

✓ براساس رشد و همکاری - (مندرج در صفحهٔ ۳۲۰ کتاب “سال ۲۰۰۰” به نقل از پیشین، ص ۳۱)

اشتباه نشود. در آن تاریخ و زمانی که صاحب نظران MIT و طراحان مهندسی تفکر در کلوب‌روم مشغول تنظیم صورت‌بندی جهان آینده بودند، هنوز نه از **مارشال مک‌لوهان** خبری بود، و نه دنیای مجازی متأثر از تکنولوژی اطلاعات^{vi} نظریه “دهکدهٔ جهانی” را در حوزهٔ مباحث روابط بین‌الملل مطرح کرده بود و نه سر و کلهٔ **نلسون مک‌کال** (جانشین **مک لوهان** در دانشگاه تورنتو) پیدا شده بود. اگر چه کتاب شبه داستانی ۱۹۸۴ **جرج ارول** در شبیه‌سازی “جنايات” **ستالین**، در حال شکل‌گیری بود و **آرتور کوپستلر** – این نماد ضدیت با سوسیالیسم- کتاب “ظلمت در نیمروز” را منتشر کرده بود و **آلدوس هاکسلی** طرح اصلی کتاب “دنیای قشنگ نو” را در انداخته بود، اما واقعیت این است که جهان پس از جنگ جهانی دوم و فربه شدن سرمایه‌داری ایالات متحده و به ویژه پس از **ستالین** زادن روس‌ها وارد برههٔ متفاوتی گردیده بود که افزایش خودمختاری رأی به مرگ غول‌ها می‌داد. از همان هنگام پیدا بود که عصر غول‌ها به پایان رسیده است و دنیای قشنگ نو دیگر قرار نیست **روزولت** و **ستالین** و **چرچیل** و **هیتلر** و **موسولینی** دیگری را تجربه کند. آنارشییست‌های **باکونین**‌گرا در حال خفه شدن بودند. نفس‌های انقلاب فرهنگی **مائو** – **چوئن لای** به شماره افتاده بود و خاطرهٔ **سن‌سیمون** و **پروودون** و **مارکس** از سوی سردمداران و نخبگان بورژوازی نولیبرال و هیأت حاکمهٔ سرمایهٔ جهانی به عمق بایگانی‌های تاریخ فلسفه فرو رفته بود. براساس اهداف ستراتیژیک گزارش دوم بخش‌های دیگری از تغییرات ارگانیسم در سه مؤلفهٔ خاص در حال پی‌گیری بود:

✓ سستی و فروری همهٔ دژهای جنبش کمونیستی در شوروی و چین و البانی و کل کشورهای پیمان ورشو تا کوبا و همهٔ مناطق امریکای لاتین که از چپ غیر کارگری تأثیر پذیرفته بودند.

✓ گسست اخلاق دموکراتیک و پی‌ریزی نئولیبرالیسم سیاسی.

✓ تشکیل اروپای واحد (اتحادیهٔ اروپا) در کنار ایالات متحد.

نکتهٔ جالبی که در بخش‌های مختلفی از کتاب **هرمن کان** ۲۰۰۰ آمده استفاده از اصطلاح ترکیبی “دنیای همپسته” به

جای “جهانی شدن” است. دنیائی که به زعم اعضای کلوب‌روم قرار بود بر اساس رشد و توسعه و همکاری گردد شود. کمی توجه کنید:

“در دنیای هم‌بسته، کشورهای غنی و فقیر به جای این‌که از هم جدا باشند، متحدند و سازمان‌های بین‌المللی که به همکاری‌های مالی، کمک‌های فنی، تجارت و دفاع می‌پردازند، تعدادشان افزایش می‌یابد. به علاوه کوششی مؤثر و به اندازه کافی هم‌آهنگ [میان شوروی و آمریکا] برای توسعه “جهان سوم” به عمل می‌آید که موفق است. [تا این کشورها به جهان دوم ارتقاء یابند]. اعم از این‌که این موفقیت ناشی از کمک‌های فنی باشد و یا انرژی و انضباط کشورهای در حال رشد. در هر حال وضع این دنیای دوم [فرضی] خوب است و روابط سالم و سازنده کافی با دنیای رشد یافته دارد. در این پیش‌بینی آهنگ اقتصاد جهانی چنان است که عدم رضایت سیاسی را به کلی کنار زده است. تقاضاها و امیدهای دنیای سوم نه فقط ارضا شده‌اند بل‌که این احساس غالب است که تطور ممکن است و حتا محتمل است و از این هم بهتر این‌که کشورها عاقلانه برای رسیدن به این هدف همکاری می‌کنند. در این دنیا [به قول **هاکسلی**] “دنیای قشنگ نو” یا به تعبیر ارول “دنیای ۱۹۸۴” و به گزارش **هرمن** “دنیای ۲۰۰۰” **کمونیسم بیشتر به عنوان یک محمل نوسازی اقتصادی تلقی می‌شود تا یک باور سیاسی تا جانی که این کمونیسم خود تبدیل به یکی از اشکال مختلف رقابت اقتصادی می‌شود و تسکین می‌یابد.**” (همان ۳۷) تأکیدها از من است. و نکته نگذرم که لایب نماد و نماینده این کمونیسم امثال ژیک و نگری و هارت و والشتاین هستند. یکی دل بسته سبز است و دیگری به دعوت بنفش به مجمع تشخیص مصلحت رفسنجانی قدم رنجه می‌کند و آن یکی احمدی نژاد را نماینده فروستان جنوب و حاشیه شهر جا می‌زند و دیگری نظریه‌های قلابی مولتی تود و امپایر را به جای طبقه کارگر و امپریالیسم قالب می‌کند. مارکس مدرن این کمونیسم هم لایب توماس پیکتی است! مصیبت را بنگر!

انصافاً پیش‌بینی صاحب‌نظران کلوب‌روم – در غیاب غول‌های سیاسی – در تمام عرصه‌های پهناور بلوک چپ تحقق یافته است. چین با **هاگو فنگ** و **جیانگ زمین** – و دی روز با مدیریت بروکراتیک **هو جیانگ تائو** تبدیل به مهم‌ترین قطب رقابت اقتصادی جهان سرمایه‌داری شده است و رشد اقتصادی خود را دو رقیب کرده است. روسیه از طریق مراکز عظیم انرژی و باج‌گیری درهای باز اقتصادی را به روی نظام احیاء شده سرمایه‌داری گشوده است و تنها هدف رقابت موجود با ایالات متحده آمریکا – از منظر روس‌ها – کسب سود بیشتر است. در صفحات مختلف “کتاب ۲۰۰۰” سیمای چنین وضعی به خوبی ترسیم شده است. تأمل کنید:

«در دنیای سوم [منظورشان کشورهای آسیائی و افریقائی عقب نگه داشته شده و یا همان “جهان سوم” است] کمتر کشوری یافت می‌شود که آگاهانه انقلابی باشد و اغلب از نظرگاه حکومت و حزب شوروی که “محافظه‌کار” و “دارا” است دچار انحراف “چپ‌گرایی” یا “بچه‌گانه” شده و این صفحات مخصوصاً در مورد کشورهای فقیر و فاقد منابع – که قادر به رشد و توسعه نیستند – صدق می‌کند. چین ممکن است هنوز دچار اختلالاتی شود، لیکن پیش‌بینی می‌شود که در این حال مرحله انقلابی مهاجم را پشت سر گذاشته است و با جهان عملی و نه الزاماً تئوریک آشتی کرده است [با سرمایه‌داری آشتی کرده است]. حکومت شوروی [منظور دوره **برژنف** است] هنوز یک اولیگارش‌ی است که توسط حزب کمونیست هدایت می‌شود ولی این حزب بیش از پیش جنبه مشورتی به خود می‌گیرد.»

(همان)

شگفت این‌که تمام مباحث زمانی مطرح شده است که هنوز **گوربچف** لیسانس خود را نگرفته بود و **ستالین** گراهای همچون **گنادی یاتایف** – که به محض عزیمت **گوربچف** به کریمه در سال ۱۹۹۲ به کمک رئیس K.G.B طرح کودتائی ناموفق را سازماندهی کردند- هنوز به عضویت حزب رویونیست مادر درنیامده بودند. **هرمن کان** ادامه می‌دهد:

«برنامه‌های جاه‌طلبانه رشد و توسعه و عمران که توسط جامعه جهانی به موقع اجراء گزارده شده است، در اثر

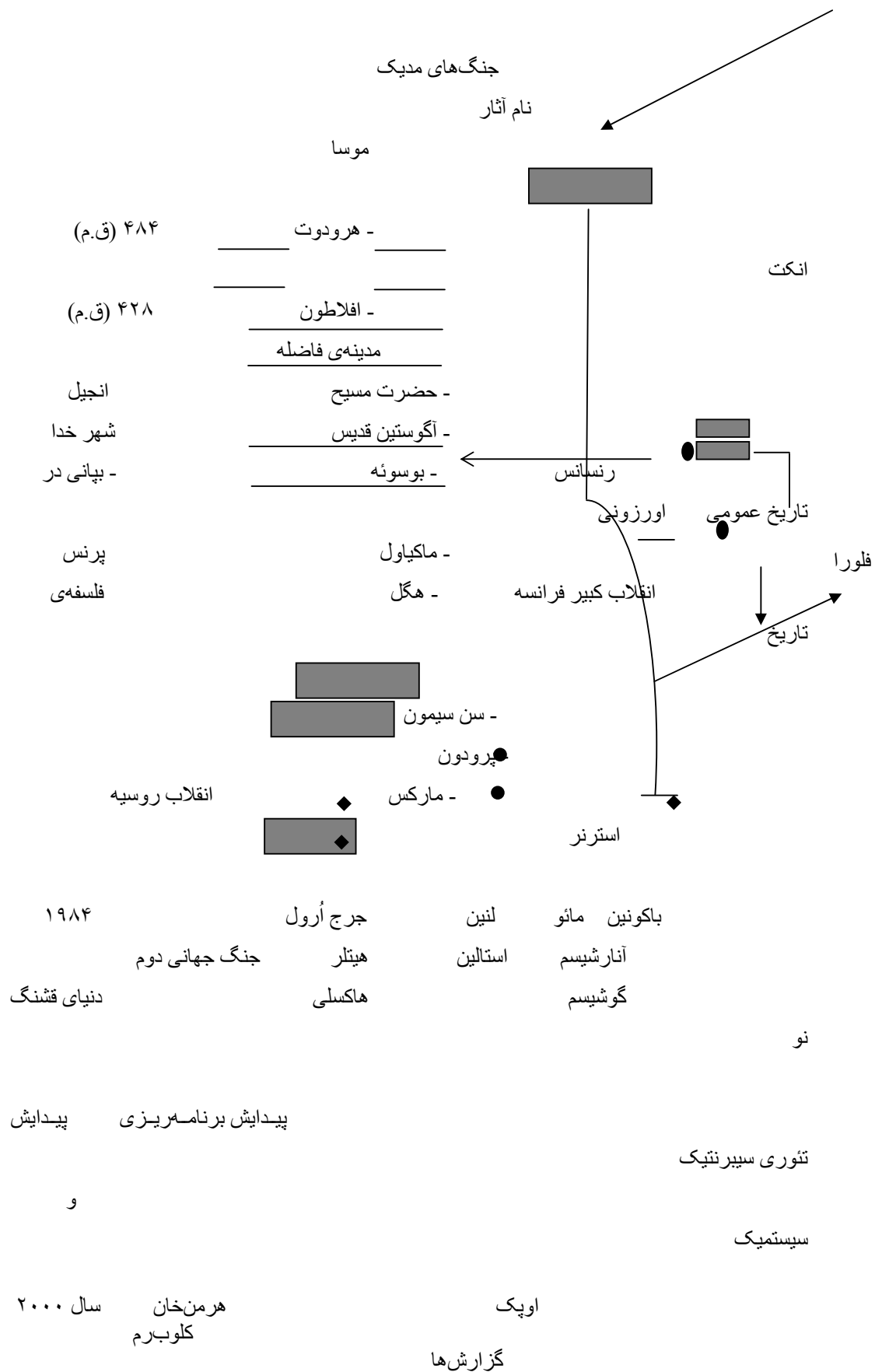
قراردادهای تجارت آزاد و بازار مشترک امریکای لاتین و آفریقا و آسیا به نتایج مطلوب می‌رسد. جاپان نقش فعالی به عنوان راهنما و بانک عمران کشورهای آسیایی بازی می‌کند. و نیز مانند دنیای قبلی فقر در کشورهای روسیه اروپایی و سواحل شمالی مدیترانه از بین رفته است. خطوط اصلی این دنیا عبارت است از: همکاری اقتصادی موفقیت‌آمیز و یک احساس کلی موفقیت در پیشرفت وجود دارد که در آن سیاست و ایدئولوژی خوشبختانه تحت نظارت اقتصاد و ارزش‌های عقل و انسانیت قرار گرفته است. [منظور لیبرالیسم سیاسی حاکم بر اقتصاد سرمایه‌داری است]. در عین حال دنیای عقب مانده به میل قبول می‌کند که برای سود عاقلانه و معتدلی کار کند و از آن راضی باشد. چرا که آینده برای او درخشان می‌نماید.» (همان)

به نظر حسین ملک نه فقط «هرمن کان هوش‌مندتر از آن است که تنها به این امکانات خوش‌آیند بس کند، بلکه کارهای ایشان و مؤسسه هودسن و نظایر آن، الهام بخش سیاست خارجی و نظامی و حتا سیاست خارجی امریکاست و نیز به یاد آوریم که گویا امریکا اینک «جلوه والای تحقق روح» هگلی است و این بدان معنا است که: «دیگر اقوام اگر هم استقلالی دارند از صحنه تاریخی برکنارند و ماده‌ای در اختیار قوم برتر و ایالتی از این ابرقدرت». در چنان شرایطی [اوضاع دهه ۶۰ بعد از جنگ دوم جهانی] و با یک چنین ایده‌ای است که ستراتیژی بزرگ امریکا به آینده می‌نگرد. در این «ستراتیژی برای فردا» که دیگر جهانی نیست، بلکه امریکائی است، شرایط سلطه امریکا و موقعیت آن نسبت به سایر اقوام چگونه است؟»

(حسین ملک، ۱۳۵۸، ص ۳۸)

بحران وال استریت علی الحساب از دامنه این شرارت کاست اما وقایع اکراین نشان می‌دهد که با وجود تحدید قدرت اقتصادی امریکا تلاش برای تحقق «ستراتیژی فردا» هنوز بلاوجه نشده است.

ما خواهیم کوشید جریان نقد و بررسی موضوع دموکراسی و نسبت‌های آن به آموزه‌های جهانی شدن را در متن سؤال پیش گفته مورد ارزیابی دقیق قرار دهیم. اما فی‌الجمله با ترسیم سیمای کلی «شجره‌النسب کلوب‌روم» نگاه خود را معطوف مقوله دیگری می‌کنیم که البته آن سوی سکه «کتاب ۲۰۰۰» قلمداد تواند شد. ادامه دارد....



منابع:
(حسین ملک، ۱۳۵۸، ص ۳۸)

پینوشت‌ها

1.state – Nation

۲. حکایت "ده روزی که دنیا را لرزاند" روایتی است از آخرین روزهای منجر به پیروزی انقلاب اکتوبر ۱۹۱۷ از زبان جان رید.

3.Agrain Civilization

4.Industrial Civilization

5.Knowledge Civilization

6. IT